

سیمای احمد شاه قاجار

بعد از گذشت نیم قرن

- ۱۶ -

در آخرین بخش این سلسله مقالات اشاره شد که سپهदार رشتی (فتح الله خان اکبر) برای راضی کردن و کلای مجلس به تصویب قرارداد، از نورمن وزیر مختار بریتانیا درخواست کرد که اعتباری، یا بهتر بگوئیم رشوه جدیدی، بالغ بر یک صد هزار لیره (معادل سیصد هزار تومان به نرخ ارزی آن زمان) از طرف خزانه داری انگلستان تامین و میان و کلای که برای عضویت مجلس آتی برگزیده شده بودند، توزیع گردد. نورمن عین مصاحبه خود را با سپهदार در این زمینه به لندن گزارش داد و از قول مدیرعامل شرکت نفت ایران و انگلیس اضافه کرد که حفظ منافع سیاسی بریتانیا در ایران حائز آن چنان اهمیت است که اولیای وزارت امور خارجه انگلستان که تاکنون برای امضای قرارداد اینهمه پول خرج کرده اند، حقاً نباید از صرف این مبلغ جزئی اضافی، برای گذراندن آن از تصویب مجلس ایران امتناع ورزند. در تاریخ هشتم دسامبر ۱۹۲۰ لرد کرزن به تلگراف نورمن جواب داد: «..... از تلگراف مورخ دوم دسامبر شما حقیقتاً دچار حیرت و تعجب فوق العاده شده ام. مضمون مکاتبات و گزارش های رسمی شما تاکنون معتقدمان کرده بود که سپهदार که اینهمه به پاکدامنی خود افتخار و عمل رشوه گیری بطنی از همکاران سابقش را به این شدت تخطئه می کند، خود قاعدتاً باید از ارتکاب نظایر آن اعمال مشمئز و متنفر باشد. اما از فحواى تلگراف اخیر شما چنین استنباط می شود که خود مشارالیه برای جلب پشتیبانی مجلس به نفع قرارداد، شیوه ای شبیه به همان شیوه سابق پیشنهاد کرده است در حالی که شما قبلاً به ما گفته بودید که مشیرالدوله و بعد از او سپهदार (اکبر)، هر دو سمت نخست وزیرى را فقط از این لحاظ پذیرفته اند که وسایل تصویب قرارداد را از راه صحیح و شرافتمندانه فراهم سازند. دستور اکید من به شما این است که ابدأ وارد این قول و قرارها نشوید و به هیچ وجه از این گونه پیشنهادها حسن استقبال نکنید. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان همیشه مایل و علاقمند بوده است که ایرانیان متن قرارداد را به وسایل صحیح و قانونی تصویب کنند و تاکنون هم حداعلاى صبر و تحمل را درقبال اشکالاتی که ناشی از تردید و بدقولی حکومت های متوالی ایران بوده است نشان داده است. رویه کنونی ما نسبت به قرارداد همان رویه سابق است و جداً بر این عقیده ایم که قبول و تصویب این پیمان، همان اندازه که مصالح بریتانیا را دربردارد متضمن نفع و صلاح ملت ایران هم هست. اما اگر ایرانیان حقیقتاً بر این عقیده اند که بین مصالح سیاسی آنها و منافع بریتانیای کبیر در ایران اختلافی چنان فاحش وجود دارد

کد تصویب پیمان را غیر ممکن می‌سازد ، و اگر به علت احساسات خصمانه مجلس ، یا در نتیجه عدم حضور وکلای تهران (به معاذیری که تفصیل آن را در تلگراف شماره ۷۹۰ خودتان ذکر کرده‌اید و نتیجه‌اش عدم تکمیل اکثریت قانونی است) حکومت ایران خود را قادر نمی‌بیند که قرارداد را به تصویب و تأیید مجلس برساند ، در آن صورت مسئولیت حوادث آتی کشور صرفاً به عهده خود آنها است و دیگر نباید انتظار کوچکترین کمک یا حمایتی از جانب ما داشته باشند . رونوشت این تلگراف به هندوستان هم مخابره شد » (۱)

مشکلات مالی و خزانه خالی

در عرض این روزهای بحرانی ، گرفتاریهای داخلی سپهدار (ناشی از فقدان پول و امکان حمله بالشویک‌های گیلان به تهران) به اوج شدت خود رسیده و خزانه کشور عملاً از پول و اعتبار مالی خالی شده بود .

اما بدبختی بزرگ‌ترین نخست‌وزیر گیلانی در این بود که ضرب‌الاجل سابق انگلیسی‌ها که قوای نظامی خود را در بهار آینده از ایران بیرون خواهند برد و دروازه‌های پایتخت را در مقابل حمله کمونیست‌های گیلان باز و بی دفاع خواهند گذاشت ، کم‌کم به نقطه موعود نزدیک می‌شد . عقربه زمان بسرعت می‌جنبید و بهار سال ۱۹۲۱ میلادی (= ۱۳۰۰ خورشیدی) دیگر چندان دور نبود زیرا وقایع حساسی که ما اکنون مشغول شرح دادنشان هستیم جملگی به ماههای آبان و آذر دوی ۱۲۹۹ تعلق دارند .

در این مرحله حساس از تاریخ سیاسی ایران ، مهمترین خطری که در پیش چشم ایرانیان مجسم است همین مسئله سقوط احتمالی تهران بدست کمونیست‌های گیلان ، پیروزی قوای میرزا کوچک خان ، و تجزیه حتمی کشور است (زیرا انگلیسی‌ها محال بود بگذارند ایالات نفت‌خیز جنوب ایران بدست بالشویک‌ها بیفتند و منطقه نفوذ خود را بطور حتم از بقیه کشور جدا می‌کردند) . عده‌ای می‌خواهند که قوای نظامی انگلستان را بهر قیمتی که شده است (برای دفع خطر بالشویک‌های شمال) در ایران نگاهدارند و عده‌ای دیگر عقیده دارند که اگر پیمانی با زمامداران جدید روسیه بسته شود گره مشکل گیلان خود به خود باز خواهد شد . نظر گروه اخیر ، اگر درست دقت کنیم ، همان نظر صائب برخی از زمامداران عصر کنونی است که هر وقت با مشکل قیام کمونیست‌های محلی روبرو می‌شوند بجای اینکه وقت گرانبهای خود را در مذاکره با آنها (که معمولاً قدرتی از خود ندارند) تلف کنند به سراغ صدرنشینان کرملین می‌روند و مسئله مورد نظر را با آنها حل می‌کنند و راحت می‌شوند . دنیای معاصر شواهد بسیاری از این نوع دیپلماسی - دیپلماسی مذاکره مستقیم با شوروی - به چشم دیده است و نسل‌های کنونی غالباً تماشاگر وضعی بوده‌اند که در آن دپل‌های بلند بانگ و در باطن هیچ ، به يك اشاره مسکو خاموش و تسلیم شده‌اند . در ایران آنروز نیز برخی از سیاستمداران رئالیست دولت را تشویق و ترغیب می‌کردند که به تحریکات انگلیسی‌ها

۱ - مجموعه اسناد دیپلماسی بریتانیا - جلد سیزدهم (سری اول) - سند شماره ۶۰۴ (تلگراف مورخ هشتم دسامبر لرد کرزن به مستر نورمن) .

که مخالف افتتاح مذاکرات مستقیم میان ایران و شوروی بودند گوش ندهند و نماینده تام‌الاختیاری برای آغاز مذاکرات سیاسی و عقد قرارداد دوستی با شوروی به مسکو اعزام دارند. به واقع چنین نماینده‌ای (مرحوم علی قلی خان انصاری مشاور الممالک) در همین تاریخ که بحران سیاسی کشور به اوج شدت رسیده بود در مسکو مشغول مذاکره با زمامداران جدید شوروی بود.

چنانکه می‌بینیم هر دو گروه طرفدارانی در صحنه سیاست‌های آنروزی ایران داشتند. تیمورتاش از کسانی بود که عقیده داشت قرارداد ایران و انگلیس (به صورتی که وثوق‌الدوله بسته) دیگر اجرا شدنی نیست ولی می‌شود روح آن قرارداد را با تشکیل آرتش جدید ایران تحت فرماندهی افسران انگلیسی، و سپردن زمام امور مالی کشور بدست مستشاران انگلیسی، عملاً اجرا کرد و نگذاشت کمونیست‌ها تهران را بگیرند. اما گروه طرفدار مذاکرات مستقیم با شوروی بیشتر از ملیون و روشنفکران آنروزی کشور تشکیل می‌شد که مشیرالدوله پیرنیا (وزیر مختار سابق ایران در پترزبورگ) و مشاور الممالک انصاری (وزیر خارجه سابق که مدتی هم در کادر دیپلماسی ایران در روسیه تزاری خدمت کرده بود) از اعضای مهم این گروه به شمار می‌رفتند.

در بیست و یکم نوامبر ۱۹۲۰ نودمن (وزیر مختار انگلیس در تهران) به خواهش خود سبهدار (فتح‌الله خان اکبر) که می‌خواست نظر کتبی دولت انگلستان را در دست داشته باشد و با ارائه آن به مخالفان دولت، همکاری آنها را با سیاست تشکیل نیروی نظامی یکپارچه تحت فرمان افسران انگلیسی جلب کند، یادداشتی به نخست وزیر نوشت و در ضمن آن دوباره با تأکید هر چه تمامتر درخواست کرد که دولت ایران تا دیر نشده، بی آنکه منتظر افتتاح مجلس و تعیین تکلیف قرارداد گردد، تشکیل آرتش ملی ایران تحت نظر افسران انگلیسی را آغاز کند که این نیرو پس از خروج نور پرفیورث (۱) از ایران در بهار ۱۹۲۱، بتواند از موجودیت حکومت مرکزی در قبال حمله نیروهای خارجی (یعنی نیروهای شوروی که ایالت گیلان را اشغال کرده بودند) دفاع کند.

دو هفته پس از تسلیم شدن این یادداشت، یعنی در چهارم دسامبر ۱۹۲۰، سیدضیاء الدین طباطبائی و سردار معظم خراسانی (تیمورتاش بعدی) بدیدن نخست وزیر (سبهدار فتح‌الله خان رشتی) رفتند و از او سؤال کردند که در قبال یادداشت وزیر مختار بریتانیا چه جوابی می‌خواهد بدهد. سبهدار پیش نویس جوابی را که پس از مشاوره با صنایع قوم و سران ملی کشور تنظیم و در ضمن آن پیشنهاد وزیر مختار بریتانیا را با لحنی مؤدبانه رد کرده بود به این دو نفر نشان داد. بر اساس گزارشی که نودمن در روز هفتم دسامبر ۱۹۲۰ برای لرد کوزن فرستاده است:

«..... سردار معظم و سید ضیاء متفقاً به سبهدار گفتند که جبن و تردیدی در این موقع حساس که خود پایتخت در خطر سقوط قرار گرفته، سرانجام استقلال کشور را به

(۱) نیروی نظامی انگلیس مأمور حفاظت از شمال ایران که در این تاریخ در محور منجیل - قزوین موضع گرفته بود.

باد خواهد داد. در نتیجه فشار و اندرز این دو نفر، سپهبد حاضر به تغییر عقیده خود گردید و قول داد که در ضمن یادداشت جدیدی که برای ما خواهد فرستاد، آمادگی دولت ایران را به قبول پیشنهادی که داده بودم اعلام و تشکیل ارتش جدید ایران تحت نظر افسران انگلیسی را (بی آنکه منتظر تعیین تکلیف قرارداد در مجلس گردد) آغاز کند. ولی عده نفرات این نیرو که بنا به پیشنهاد ما نباید متجاوز از هفت هزار نفر باشد به نظر سپهبد برای مواجهه با اوضاع کنونی کشور کافی نیست و دولت ایران اصرار دارد که شماره نفرات ارتش جدید به پانزده هزار سر باز افزایش یابد، نیروی نظامی جدید به ظاهر تحت نظر وزارت جنگ ایران خواهد بود ولی کلیه اختیارات آن عملاً بدست فرماندهان انگلیسی خواهد افتاد.

در یادداشت جدیدی که قرار است برای ما ارسال گردد دولت ایران از حکومت بریتانیا درخواست خواهد کرد که عجلتاً مبلغ یک میلیون لیره (سه میلیون تومان) در اختیار آنها گذاشته شود تا حقوق افسران، مواجب سربازان، و بودجه تجهیزات ارتش جدید، برای یک سال تامین گردد.

سیدضیاءالدین جزئیات نقشه نخست وزیر را (با اجازه خود نخست وزیر) دیروز برای من تشریح کرد و گفت که چون دولت انگلستان تاسیس ارتش جدید هفت هزار نفری ایران را چندی پیش علی‌الاصول تصویب و اعلام کرده است که حاضر است بودجه و هزینه نگهداری آن را موقتاً به عهده گیرد، در این صورت منطقی نمی‌تواند از تامین بودجه یک ارتش پانزده هزار نفری که به ملاحظه وضع وخیم نظامی کشور ضرور تشخیص داده شده است امتناع ورزد.

البته شخصاً به این نکته واقفم که حکومت مقبوع من در لندن پیشنهادی را که مورد استناد سپهبد است اخیراً پس گرفته است ولی چون تا این اواخر احتمال قوی می‌رفت که خود ایرانیان پیشنهاد ما را رد کنند، من دیگر ضرورتی احساس نمی‌کردم که جریان تغییر عقیده دولت انگلستان را به اطلاع زمامداران ایران برسانم اما در وضع کنونی کشور، با علم به اینکه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تمهید سابق خود را درباره کمک مالی به ارتش نو بنیان ایران پس گرفته است و هیچ گونه مسئولیتی از این حیث ندارد، باز نمی‌توانم از موقعیتی چنین مغتنم که به دستمان افتاده است صرف نظر کنم. اگرما تقاضای حکومت ایران را دایر به تشکیل نیروی نظامی متحدالشکل تحت نظر افسران انگلیسی برآورده کنیم و مبلغ مورد نیاز را در اختیارشان بگذاریم با همین عمل خود به واقع مهم‌ترین قسمت قرار داد ۱۹۱۹ یعنی مواد نظامی آن را اجرا کرده‌ایم و تردیدی ندارم که پس از اجرا شدن مواد نظامی، بقیه مواد آن نیز در طی زمان از طرف دولت ایران پذیرفته خواهد شد. به حقیقت سید ضیاء در همین باره یعنی استفاده از وجود مستشاران مالی انگلیسی که برای اجرای مواد مالی قرارداد به ایران آمده‌اند و فعلاً بیکار و بلا تکلیف هستند با من صحبت کرده است.

ولی به هر حال برای اینکه در اجرای نقشه مورد نظر و قه‌ای ایجاد نگردد، فوق‌العاده لازم است که حکومت ایران مطمئن شود که پولی که از ما برای تجدید سازمان ارتش جدید

خود خواسته است تامین خواهد شد. و تنها راه حلی که در این زمینه به فکر من می‌رسد این است که حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان مبلغ یک میلیون لیره از همان دو میلیون لیره وام قرارداد رایی آنکه دولت ایران مطلع گردد که این مبلغ از چه محلی پرداخت می‌گردد، در اختیار کابینه سپهدار بگذارد تا موقعی که تکلیف مواد مالی قرارداد در مجلس آینده روشن گردد.

از مجموع مذاکراتی که کلنل والس (نماینده شرکت نفت ایران و انگلیس) پیش از عزیمت از تهران با من صورت داد، شکی بر این باقی نماند که شرکت نفت آماده است این نقشه را به معرض اجرا بگذارد و یک میلیون لیره علی الحساب برای پرداخت به دولت ایران در اختیار بانک شاهی قرار دهد. ولی مستشار مالی ما (مستر آرمیتاژ اسمیت) که فعلاً در لندن است شاید بتواند راه حل و نقشه بهتری پیشنهاد کند.

اما چیزی که هست اگر نقشه جدید نخست وزیر که هنوز به اطلاع هیئت دولت نرسیده، در کابینه مطرح گردد ممکن است برخی از اعضای کابینه که با آن موافق نیستند استعفا دهند که در این صورت خود سردار معظم (تیمور تاش) و سید ضیاء الدین جای دو تن از وزرای مستعفی را در کابینه بپذیر خواهند گرفت.

مستر چرچیل قاعداً باید سید ضیاء الدین را خوب بشناسد (۱). اما سردار معظم همان نماینده‌ای است که من در گزارش شماره ۷۶۶ خود از او نام برده‌ام. شهامت و انرژی این شخص باعث شد که من نام او را برای عضویت در کابینه فعلی، موقعی که سپهدار وزرای خود را انتخاب می‌کرد پیشنهاد کنم و نخست وزیر قول داده بود که او را به عنوان وزیر مشاور وارد کابینه کند ولی چون عده‌ای از وزرای کابینه با این انتصاب مخالف بودند، وزارت سردار معظم به تمویق افتاد و این تمویق وضع ناگواری پیش آورد که در حال حاضر مشغول رفع و اصلاح آن هستم.

باید خاطر نشان کنم که یادداشت جدید نخست وزیر که قرار است برای ما فرستاده شود تا موقعی که جواب این تلگراف نرسد و سپهدار اطمینان قبلی پیدا نکند که تقاضای مندرج در آن مورد قبول حضرت اشرف قرار گرفته است به سفارت انگلیس فرستاده نخواهد شد. و در خلال این مدت، تا موقعی که پاسخ مساعد حضرت اشرف نرسیده، حداکثر استتار رعایت

۱- اشاره نودمن به مستر جرج چرچیل دبیر سابق سفارت انگلیس در تهران است که هیچ گونه ارتباطی با خانواده چرچیل (خاندان سیاستمدار مشهور انگلیسی) ندارد. مستر جرج چرچیل اطلاعات وسیعی در باره رجال و سیاست‌های ایران داشت. وی که در جریان انقلاب مشروطیت (۱۹۰۹-۱۹۰۷) دبیر شرقی سفارت بریتانیا در تهران بود در این تاریخ (۱۹۲۰) ریاست اداره اروپای مرکزی و ایران را در وزارت خارجه انگلستان به عهده داشت.

طراحان سیاست خارجی بریتانیا هر آنگاه که به کسب اطلاعاتی در باره سوابق رجال سیاسی ایران نیازمند می‌شدند به چرچیل مراجعه می‌کردند و نظر او غالباً حجت بود.

خواهد شد که حتی خود اعضای کابینه سپهدار از مضمون یادداشت جدید باخبر نگردند... (۱)

تلگراف بعدی نورمن به لرد کرزن

..... در جریان ملاقات دیروز، سردار معظم (تمور تاش) دلیل دیگری در باره لزوم تشکیل فوری آرتش جدید اقامه کرد و گفت که وکلای که برای مجلس چهارم انتخاب شده‌اند، چه در تهران و چه در شهرستانها، اتصالاً در معرض تهدید ماجراجویان و تروریست‌ها قرار دارند و به همه آنها اخطار شده است که اگر در مجلس آتی از قرارداد پشتیبانی کنند یا به نفع تصویب قرار رأی بدهند، مضروب یا کشته خواهند شد. در نتیجه، حتی وکلای که ضرورت تصویب قرارداد را احساس می‌کنند و باطناً با آن موافقت هیچ کدام جرئت نمی‌کنند منظور و نیت خود را علناً ابراز دارند و با وضعی که فعلاً ایجاد شده حتی شاید جرئت نکنند که در جلسات مجلس آتی شرکت کنند مگر اینکه قبلاً مطمئن باشند که نیروی نظامی منظمی در مملکت هست که می‌تواند حافظ جان و حیثیت آنها در مقابل تهدید تروریست‌ها باشد. برای اینکه این عده قوت قلب پیدا کنند حکومت باید در موقعیتی باشد که بتواند از آنها حمایت و نگهبانی کند و برای نیل به این منظور در همان موقعی که قرارداد به مجلس تقدیم می‌شود باید نیروی در اختیار دولت باشد که جلو تروریست‌ها و آشوبگران را بگیرد.

بنا به گفته سردار معظم، که خیلی‌ها هم که با آنها صحبت کرده‌ام همین نظر وی را دارند، این تهدید و ترهیب که در حال حاضر در سرتاسر کشور اعمال می‌شود، بزرگترین مانع حرکت نمایندگان منتخب شهرستان‌ها به تهران است و نرسیدن آنها باعث شده است که عده کافی برای افتتاح مجلس تأمین نگردد.

به محض اینکه حکومت ایران پولی را که درخواست کرده در اختیار گرفت و احساس کرد که موقعیتش قوی شده است، آنوقت می‌تواند عده زیادی از این آشوبگران و تهدیدکنندگان را که باعث پیدایش وضع کنونی شده‌اند، توقیف و تبئید نماید.

رونوشت این تلگراف به هندوستان و بندها و به مقرر فرمان‌های نوپرفورث در منجیل هم مخابره شد. (۲)

اما تلگراف نورمن اثر محسوسی در تغییر عقیده لرد کرزن نبخشید که هیچ، ویرایش از پیش نسبت به تفاوت نماینده سیاسی بریتانیا در تهران مشکوک و بدبین ساخت و این موضوع از تلگرافی که در جواب تلگراف وزیر مختار به تهران مخابره شده، آشکار است: وضعی که در تلگراف شماره ۷۹۳ خود تشریح کرده‌اید بر میزان تردید و حیرت ما افزوده است و هیچ به نظر نمی‌رسد که راه حل مفیدی باشد.

۱- اسناد سیاسی بریتانیا - جلد سیزدهم (سری اول) - سند شماره ۵۹۹ (تلگراف مورخ هفتم دسامبر نورمن به لرد کرزن).

۲- تلگراف مورخ هشتم دسامبر نورمن به لرد کرزن - اسناد وزارت امور خارجه بریتانیا جلد سیزدهم - سند شماره ۶۰۵

اولا در ضمن تلگرافهای قبلی خود ما را معتقد کردید که تمام افسران روسی لشکر قزاق ایران از خدمت منفصل شده‌اند ولی اکنون از يك منبع موقوع محرمانه کسب اطلاع کرده‌ایم که همه آنها (به جز استراسلسکی) کماکان مقیم قزوین و تهران و در خدمت دولت ایران هستند.

ثانياً به ما گفتید که جاهای آنها در لشکر قزاق به افسران انگلیسی داده شده است و مکاتبات مفصلی در باره اوضاع و شرایط استخدامی همین افسران با ما صورت دادید. متعاقباً به ما نوشتید که تا موقعی که مجلس جدید ایران تشکیل نشود حکومت ایران قادر به تصویب استخدام این افسران در ارتش جدیدالتاسیس نخواهد بود و در عین حال پیش بینی کردید که مجلس جدید ایران ممکن است اصلاً افتتاح نشود.

حال در آخرین لحظه، پیشنهادی به ما تسلیم می‌کنید که به موجب آن عده نفرات ارتش جدید ایران تحت فرماندهی افسران انگلیسی باید از ۷۰۰۰ به ۱۵۰۰۰ افزایش یابد و بودجه نگاهداری آنها، به ترتیبی که ابدأ قابل دفاع نیست، از طرف خزانه داری بریتانیا تقبل گردد و دلیلی که برای توجیه پیشنهاد خود اقامه می‌کنید این است که با قبول این نقشه، دولت ایران عملاً متعهد اجرای مواد نظامی قرارداد ایران و انگلیس خواهد شد.

از سوی دیگر به ما خاطر نشان می‌کنید که این نقشه از فکر دو سیاستگر جوان ایرانی (سید ضیاء الدین و سردار معظم) تراوش کرده است و خیال دارید که در ترمیم آتی کابینه سپهدار، همین دو نفر را به عنوان وزرای مسئول وارد کابینه سازید تا نقشه‌ای را که به شما تلقین کرده‌اند شخصاً به معرض اجرا بگذارند. و کابینه‌ای که این گونه اشخاص عضو باشند، به عقیده شما، تا آن حد احساس قوت خواهد کرد که مخالفان سیاسی خود را توقیف و تبعید نماید یعنی همان رویه‌ای را در پیش گیرد که چند ماه پیش از طرف و ثوق الدوله اجرا شد و شما در آن تاریخ عمل وی را به شدت تخطئه کردید و به من نوشتید که یکی از بزرگترین جرایم سیاسی و ثوق الدوله که باعث سقوطش گردید همین توقیف و تبعید مخالفان بوده است. در قبال این وضع و با توجه به اینکه دو کابینه متوالی ایران را تاکنون ساقط کرده‌اید و در صدد برانداختن کابینه سوم (کابینه سپهدار) هستید که شاید در آخرین لحظه ناخداپان جدیدی برای این کشتی خراب شده پیدا کنید، پیشنهاد اخیرتان آن حس اعتمادی را که لازم است در من تلقین نمی‌کند و در نتیجه صلاحتان را در این می‌بینم که به هیچ وجه نسبت به این گونه پیشنهادها که در تهران ارائه می‌شود روی خوش نشان ندهید.

ایران اکنون به مرحله‌ای رسیده است که ثمره بیفکری و تردید خود را می‌چیند و اگر نتواند درد خود را به تنها وسیله مشروعی که در اختیار دارد یعنی افتتاح مجلس و تصویب قرارداد علاج کند، هیچ گونه راه‌حل یا وسیله دیگری قادر به نجات‌دادنش نخواهد بود. ... (۱)



عبدالاحسین خان تیمورتاش (سردار معظم بجنوردی)



سید ضیاء الدین طباطبائی یزدی

تقارن نام سردار معظم (تیمور تاش) و سید ضیاء الدین طباطبائی در این گزارشها، ممکن است این تصور را در ذهن خوانندگان ایجاد کند که این دو سیاستگر جوان و جاه طلب ایرانی هر دو از يك قماش بوده‌اند و نیات و خصایل فطری آنها زیاد باهم فرق نداشته است. چنین تصویری به عقیده من ظلمی فاحش در باره تیمورتاش خواهد بود زیرا سیدضیاء الدین طباطبائی (چنانکه اسناد و مدارک موثق بعدی نشان خواهد داد) آلتی بیش در دست سفارت انگلیس نبوده است درحالی که مرحوم تیمور تاش با وصف آن جاه طلبی فوق‌العاده که داشت، مردی بسیار لایق، شجاع، وطن پرست و آشنا به اوضاع و سیاست‌های جهانی بود. وی گرچه در این تاریخ روابط بسیار نزدیک و دوستانه با سفارت انگلیس پیدا کرده بود ولی هدف نهائی‌اش مقابله باخطر بالشویزم در ایران و جلوگیری از تجزیه نهائی کشور بود و برای نیل به این هدف همکاری سیاسی و نظامی میان ایران و انگلستان مقتدر آنروز را ضرورت تشخیص می‌داد. تیمور تاش که دربدو امر از پشتیبانان مؤثر قرار داد بشمار می‌رفت نیز از اولین کسانی بود که به محض پی بردن به احساسات حقیقی ملت ایران نسبت به این قرارداد، اجرای آن را غیر عملی دانست و چنانکه در یکی از بخش‌های پیشین این سلسله مقالات اشاره شده است نظر خود را در این باره آشکاروی پروا به اطلاع نودمن (وزیر مختار بریتانیا) رساند.

وی در مدرسه سواره نظام نیکولایوسکی بطرز بود که درس خوانده و ظاهراً برای خدمت در صنف سواره نظام تربیت شده بود ولی بازگشتش به ایران مصادف با انقلاب مشروطیت گردید و او که جوانی پر شور و روشنفکر و جاه طلب بود به صف مشروطه خواهان پیوست. آشنائی و همکاری نزدیکش با تقی‌زاده از همین زمان‌ها شروع می‌شود. تیمورتاش در تجهیز قوای نظامی مشروطه خواهان (با اینکه در آن تاریخ فوق‌العاده جوان بود و بیست و پنج سال بیشتر نداشت) خدمات برجسته‌ای انجام داد و در عرض روزهایی که محمد علی شاه نقشه نهائی خود را برای برانداختن مجلس تنظیم می‌کرد، به حقیقت رئیس ستاد نظامی مشروطه خواهان بود. شجاعت بی نظیرش در یکی از برخوردهای مسلح آن زمان که چندی پیش از از بمباران مجلس میان مشروطه خواهان و قوای محمد علی شاه در مسجد سپهسالار صورت گرفت در جزء حوادثی است که به حق شهرت و آوازه تاریخی پیدا کرده است. مرحوم دکتر مهدی خان ملکزاده در جلد سوم تاریخ مشروطیت ایران در این باره چنین می‌نکارد:

..... مهاجمان چون در مجلس بسته بود به طرف مسجد سپهسالار حمله‌ور شدند. عده‌ای از آنها وارد صحن مسجد گردیدند و بنای شلیک را گذاشتند. مجاهدان (= مشروطه خواهان) با اینکه عده‌شان کم بود و غافلگیر شده بودند خود را نباخته بدون فوت وقت مناره‌ها و ارتفاعات مسجد را سنگر کردند و بنای تیراندازی را به سوی مهاجمان گذاشتند و چنان مردانه دفاع کردند که مهاجمان مجبور شدند از مدرسه سپهسالار بیرون بروند.

در همان حال که طرفین مشغول زد و خورد در خیابان بودند تیمور تاش که در عنفوان جوانی بود و پس از پایان تحصیلاتش در روسیه به ایران مراجعت کرده بود و فرماندهی يك

دسته از مشروطه خواهان را به عهده داشت با منتهای شجاعت و از خود گذشتگی ، در رأس بیست و پنج مجاهد، در حالی که رولور لختی بدست گرفته بود به قلب مهاجمان که عده آنها چندین برابر مشروطه خواهان بود حمله برد و به سوی آنها شلیک کرد . هجوم این دسته از جان گذشته، توأم با شلیک مجاهدانی که مناره‌ها و سر در مسجد را سنگر کرده بودند ، پای استقامت انبوه مهاجمان را سست کرد و پس از مختصر مقاومتی عقب نشینی کردند و با سرشکستگی راهی را که آمده بودند در پیش گرفتند و با کمال بی غیرتی به جای اینکه در مقابل دشمن به جنگ پردازند به لخت کردن عابرین و غارت دکان‌ها و خانه‌ها پرداختند و به رفقای خود که در میدان توپخانه جمع بودند پیوستند

در همین روز، و به روایت همین مورخ : « آقا سید علی آقای یزدی (پدر سید ضیاء الدین) در میدان توپخانه سواد توپ شده و با فریاد و فغان جماعت را به ریختن خون مشروطه خواهان تحریک می کرد » (۱)

علاوه بر اینها، مرحوم قزوینی که ابدأ اهل تملق و مداهنه نبود در مجله یادگار (بخش وفيات معاصران) شرحی در باره تیمور تاش نوشته است که عیناً نقل می شود :

«عبدالحسین خان سردار معظم بجنوردی وزیر دربار پهلوی و یکی از مقربان بسیار نزدیک او در سنین اواخر عمرش مفضوب پادشاه مزبور و محبوس گردید . او را محاکمه کردند و در روز سه شنبه یازدهم مهر ماه ۱۳۱۲ شمسی (در حدود پنجاه سالگی) در طهران در حبس وفات یافت و مشهور کردند که به سکنه قلبی در گذشت ولی گویا او را هلاک کرده بودند .

من دوسه مرتبه آن مرحوم را در پاریس دیده بودم . مردی فاضل ، ادیب و بسیار خوش بر خور و مبادی آداب بنظر می آمد . در دفعه اول ملاقات من با او (در سفراول آن مرحوم به اروپا در سال ۱۹۲۸ میلادی) از من جويا شد که آیا ممکن است از نسخ مهمه فارسی و عربی راجع به ایران که در کتابخانه‌های اروپا موجود است سوادى برداشت و به ایران فرستاد . من جواب دادم که البته ممکن است ولی بسیار گران تمام می شود و بالاخره نیز اطمینان نمی توان کرد که سواد درست مطابق اصل باشد . از همه آسانتر و کم خرج تر که معمول کتابخانه‌هاست عکس برداشتن از نسخ خطی است .

مرحوم تیمور تاش این فقره را یادداشت کرد و پس از مراجعت به ایران مبلغ سدهزار فرانك برای امتحان در مرتبه اول (که پس از فوت آن مرحوم دیگر ثانی و ثالثی پیدا نکرد) برای من فرستاد که من از آن مبلغ در عرض نه سال از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۸ میلادی هجده نسخه از هر کدام بطور متوسط سه دوره عکس برداشتم که مجموعاً قریب هشتاد مجلد شد و به وزارت فرهنگ فرستادم که اکنون اغلب آنها در کتابخانه ملی طهران و بعضی دیگر در کتابخانه مجلس شورای و بعضی در کتابخانه مدرسه ادبیات موجود و چند نسخه دیگر بکلی مفقود است و معلوم

نیست چه بر سر آنها آمده است . (۱)

ماحصل کلام اینکه تیمورتاش را از حیث معلومات ، سواد ، لیاقت ، پشتکار و وطن پرستی ابداً نمی‌توان در ردیف سید ضیاء الدین و امثال وی که عمال سیاسی سفارت انگلیس در تهران بودند قرار داد . خود این جانب ، در پرتو اسنادی که تاکنون مطالعه کرده‌ام ، به قدر ذره‌ای در کیاست ، تدبیر ، و وطن پرستی مرحوم تیمورتاش تردید ندارم و بر این عقیده‌ام که فنانی نابهنگام وی در عصر پهلوی معلول سوء تفاهمی بود که شاید جلوگیری از آن امکان نداشت و هر کس دیگر به جای شاهنشاه فقید بود قهراً به همان سوء ظنی دچار می‌شد که بدخواهان داخلی و خارجی سر انجام توانستند در مغز آن پادشاه بزرگ نسبت به تیمورتاش ایجاد کنند . تشریح خدمات و سوابق سیاسی تیمورتاش و ذکر پایان حزن‌انگیز وی از عهده این سلسله مقالات خارج است و در اینجا فقط به نقل قول مرحوم تقی‌زاده (که چنانکه گفتیم دوستی بسیار نزدیک با وزیر دربار فقید داشت) اکتفا می‌شود :

د از افراد شایسته و لایقی که در زندگی دیدم مرحوم تیمورتاش است . مردی بود لایق ، با هوش ، با حسن نیت ، و حتی می‌توانم بگویم که اگر او نبود کارهای آن دوره به نحو صحیح جریان نمی‌یافت . مرحوم تیمورتاش در زمان خود همه‌کاره بود هیچ کاری برخلاف نظر او انجام نمی‌گرفت . وی تمام نظریات و خواسته‌های مرحوم رضاشاه را با درستی و صداقت و لیاقت انجام می‌داد . ولی افسوس که تیمورتاش ، این بوذرجمهر عصر پهلوی ، این مردی که نقص و عیب مهمی نداشت ، سر انجام از بین رفت (۲)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

-
- ۱- یادگار - سال سوم - شماره چهارم - صفحات ۱۲ - ۱۱
 ۲- قسمتی از مصاحبه مرحوم تقی‌زاده با مخبر روزنامه اطلاعات راجع به اوضاع گذشته ایران (اطلاعات هوائی - شماره ۱۲ / خرداد / ۱۳۴۵).